

Hermeneutic Phenomenology in Qualitative Research

Mohammad Taghi Karami Qahi (PhD, Associate Professor, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabatabai University, mt.karami@yahoo.com)

Hamed Alizadeh (PhD student, Allameh Tabatabai University, hamed.alizadeh.87@outlook.com)

ARTICLE INFO

Article History

Received: 2021/12/1

Accepted: 2022/3/16

Key Words:

Descriptive Phenomenology,
Hermeneutic Phenomenology,
Phenomenology,
Hermeneutics,
Heidegger,
Gadamer

ABSTRACT

Various methodologies have been proposed for phenomenology as a qualitative research method. This diversity can be divided into two main approaches: descriptive phenomenology and hermeneutic phenomenology. In this article, while emphasizing the inseparable link between philosophy and method in phenomenology, an attempt is made to explore the philosophical foundations of hermeneutic phenomenology and to trace this link in the research process. Accordingly, we first refer to the historical contexts of the emergence of phenomenology, and clarify the relationship between hermeneutic phenomenology and descriptive phenomenology, then through the discussion of the views of Heidegger and Gadamer, it is shown that philosophical foundations in the method of hermeneutic phenomenology play an active role throughout the research process and give structure and direction to how we deal with issues and problems in research. Openness to the phenomenon and being in constant dialogue with it, is the most important feature of this method that as a praxis, from the moment of choosing the subject and encountering the research literature and theories to collecting and analyzing data and writing the research, it is always present and guides in the research.

پدیدارشناسی هرمنوتیکی در پژوهش کیفی

محمدتقی کرمی قهی (دکترای تخصصی، دانشیار، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی؛ mt.karami@yahoo.com)
حامد علیزاده (نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری، سایر، دانشگاه علامه طباطبایی؛ hamed.alizadeh.87@outlook.com)

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۲۸

واژگان کلیدی:

پدیدارشناسی توصیفی،

پدیدارشناسی هرمنوتیکی،

پدیدارشناسی،

هرمنوتیک،

هایدگر،

گادامر

چکیده

برای پدیدارشناسی به مثابه روش تحقیق کیفی روش‌شناسی‌های متنوعی ارائه شده است. این تنوع را می‌توان ذیل دو رویکرد عمده قرار داد: پدیدارشناسی توصیفی و پدیدارشناسی هرمنوتیکی. در این مقاله ضمن تأکید بر پیوند گسست‌ناپذیر فلسفه و روش در پدیدارشناسی، تلاش می‌شود تا مبانی فلسفی پدیدارشناسی هرمنوتیکی را مورد کاوش قرار داده، پیوند یادشده را در فرایند تحقیق ردیابی کنیم. بر این اساس مقاله به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ در قسمت نخست به زمینه‌های تاریخی ظهور پدیدارشناسی پرداخته و نسبت پدیدارشناسی هرمنوتیکی را با پدیدارشناسی توصیفی روشن و به مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی پدیدارشناسی هرمنوتیکی اشاره کرده‌ایم. در قسمت دوم، از خلال پرداختن به آرای هایدگر و گادامر نشان داده‌ایم که مبانی فلسفی در روش پدیدارشناسی هرمنوتیکی در سراسر فرایند پژوهش حضوری فعالانه دارد و به چگونگی رویارویی ما با موضوعات و مسائل در پژوهش ساختار و جهت می‌دهد. گشودگی نسبت به پدیدار و گفتگوی مداوم با آن، مهم‌ترین خصلت این روش است که به مثابه یک پراکسیس از لحظه انتخاب موضوع و مواجهه با ادبیات پژوهش و نظریه‌ها تا گردآوری و تحلیل داده‌ها و نگارش پژوهش همواره در تحقیق حضور دارد و آن را هدایت می‌کند.

مقدمه

از سال ۱۹۶۰ تاکنون علاقه به پژوهش‌های کیفی به نحو روزافزونی افزایش یافته است. به نظر فلیک (۱۳۹۱) در این اقبال به پژوهش‌های کیفی دو پدیده نقش اساسی داشت: تکثر زیست‌جهان‌ها و افول پوزیتیویسم. از یک سو تکثر زیست‌جهان‌ها که در تنوع خرده‌فرهنگ‌ها، سبک‌های زندگی و شیوه‌های زیست نمود می‌یابد، حساسیت‌های تازه‌ای را نسبت به مطالعه تجربی مسائل برانگیخت و از سوی دیگر، معضل‌های پوزیتیویسم همچون انعطاف‌ناپذیری، کاربردی نبودن نتایج، دشواری پیوند دادن یافته‌ها با نظریه‌ها و شکاف میان پژوهش‌های اجتماعی و زندگی روزمره، پژوهشگران را به توسعه روش‌های تازه سوق داد. نتیجه آن، ظهور طیف متنوعی از روش‌های کیفی منحصر به فرد بود که هر یک در پاسخ به جنبه‌هایی خاص از واقعیت کارایی دارند و حول یک آموزه گرد هم می‌آیند؛ در پژوهش‌های کیفی «موضوع مورد مطالعه تعیین‌کننده روش است و نه عکس آن» (فلیک، ۱۳۹۱، ص ۱۶). در پژوهش کیفی نه تنها روش پژوهش بر موضوع آن تحمیل نمی‌شود، بلکه انتخاب روش برآمده از اقتضانات موضوع پژوهش است.

هنگامی که موضوع پژوهش کیفی یک تجربه بشری بوده، پژوهش در پی رسیدن به فهمی ژرف و انضمامی از آن تجربه است، آنگاه پای روش پدیدارشناسی به میان می‌آید. این روش یکی از کاربردی‌ترین روش‌ها در رسیدن به فهمی عمیق از پدیده‌ها و تجربه‌های بشری مانند عشق، مرگ، خشونت، بیماری و... می‌باشد (مریام، ۱۳۹۴)؛ با این حال پژوهش پدیدارشناسانه به قلمرو «عواطف و ذهنیت‌ها» محدود نبوده، می‌تواند پدیده‌های اجتماعی مختلفی همچون شغل، خانواده، و... را دربرگیرد و در رشته‌های مختلف علوم انسانی، از علوم اجتماعی گرفته تا پرستاری و روان‌درمانی و روان‌کاوی به کار گرفته شود (محمدپور، ۱۳۸۹). علاقه به فهم انضمامی و عمیق موضوع پژوهش بر مفروضات و آموزه‌هایی فلسفی استوار است که نه تنها از روش پدیدارشناسی جدانشدنی‌اند، بلکه به نحوی فعالانه در فرایند پژوهش حضور دارند و به آن جهت می‌دهند. هویت منحصر به فرد پدیدارشناسی در قیاس با دیگر روش‌های تحقیق کیفی از همین جا نشئت می‌گیرد.

پیوند میان فلسفه و روش در پدیدارشناسی گسست‌ناپذیر است؛ درحالی‌که هیچ فلسفه واحدی به نام پدیدارشناسی وجود ندارد. فلسفه پدیدارشناسی دربردارنده گستره متنوعی از مکاتب و رویکردها است: پدیدارشناسی استعلائی (هوسرل)، پدیدارشناسی اگزیستانسیالیستی (هایدگر، سارتر و دوپوار)، پدیدارشناسی هرمنوتیکی (گادامر و ریکور)، پدیدارشناسی زبان‌شناختی (بلانشو، دریدا و فوکو)، و پدیدارشناسی اخلاقی (شلر، لویناس) (Adams & van Manen, 2008, p.615).

این تنوع در سطح روش‌شناسی نیز مشهود است، تا آنجا که نمی‌توان از یک روش پدیدارشناسانه واحد سخن گفت.

وگل^۱ (۲۰۱۸) معتقد است این تنوع نه یک کاستی، بلکه نشانگر ظرفیت‌های پدیدارشناسی برای فهم پدیدارها است. ون‌منن^۲ (۲۰۱۴) نیز ضمن اشاره به این موضوع تأکید می‌کند نه تنها نمی‌توان پدیدارشناسی را به مجموعه‌ای از تکنیک‌ها و استراتژی‌های استاندارد شده فروکاست، بلکه اساساً می‌بایست از اتخاذ چنین رویکردی در پدیدارشناسی پرهیز کرد. این امر بر عهده پژوهشگر است که با آزمودگی و در نظر گرفتن نیازهای پژوهشی‌اش به روش منحصر خود برسد.

گوناگونی پدیدارشناسی به معنای فقدان معیار برای طبقه‌بندی نیست؛ به‌طورکلی دو رویکرد عمده را می‌توان در پژوهش پدیدارشناسانه از هم متمایز کرد: توصیفی و هرمنوتیکی (Finlay, 2012; Peoples, 2020; Lopez & Willis, 2004). پدیدارشناسی توصیفی^۳ بر مبنای آرای ادmond هوسرل، از راه اپوخه^۴ کردن (در پراتت گذاشتن) رویکرد طبیعی^۵ به دنبال رسیدن به توصیفی از ذات پدیدار است؛ در مقابل، پدیدارشناسی هرمنوتیکی^۶ با تکیه بر نظرات هایدگر و گادامر می‌خواهد به واسطه تفاسیر انضمامی به فهمی عمیق از یک پدیدار برسد. این دو رویکرد را می‌توان دو سر یک طیف در نظر گرفت که روش‌شناسی‌های ارائه‌شده برای پژوهش پدیدارشناسانه جایی

1. Vagle.
2. Van Manen.
3. Descriptive Phenomenology.
4. Epoche.
5. Natural Attitude.
6. Hermeneutic Phenomenology.

هرمنوتیکی را فراهم آورد. در بخش دوم می‌کوشد تا نشان دهد چگونه مبانی و آموزه‌های فلسفی مورد بحث به همراه انگاره منحصر به فردی که از حقیقت و معنا دارند، در همه فرایندها پژوهش، از مواجهه با نظریه‌ها و مسائلی همچون اعتبار و پایایی گرفته تا گردآوری و تحلیل داده‌ها و نگارش تحقیق حضوری فعالانه دارند و به پژوهش ساختار و جهت می‌بخشند.

تمهیدات فلسفی

در این قسمت تلاش می‌شود تا با پرداختن به زمینه‌های تاریخی و فکری پدیدارشناسی، مقدمات لازم جهت ایضاح مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه پدیدارشناسی هرمنوتیکی در آرای مارتین هایدگر و هانس گنورگ گادامر فراهم گردد.

۱. زمینه تاریخی

از جهت ریشه‌شناسی واژه پدیدار^۸ اصطلاحی یونانی است که در برابر ایدوس^۹ قرار دارد (نقیب‌زاده و فاضلی، ۱۳۸۵). پدیدار به موجودات محسوس، جزئی، صیوریت‌پذیر و گذرنده اشاره می‌کند که هستی سایه‌وار دارند؛ در مقابل، ایدوس که به معنای دیدار و مثال است، به موجودات کلی و تغییرناپذیر اشاره دارد که دارای هستی حقیقی‌اند. نزد افلاطون، شناخت در سطح پدیدار بی‌ارزش است و فرد می‌بایست از آن عبور کند و به شناخت مُثُل نائل آید (مجتهدی، ۱۳۷۶).

در سنت قاره‌ای پدیدارشناسی نخستین بار از سوی یوهان هاینریش لامبرت در سال ۱۷۶۴ به‌کار گرفته شد.^{۱۰} او پدیدارشناسی را نظریه پندار^{۱۱} و اقسام آن می‌دانست و همچنین الهام‌بخش کانت در کاربرد این اصلاح در مراحل تمهیدی نقد عقل محض بود؛ با این حال نزد کانت پدیدارشناسی به هیچ‌وجه به معنای مطالعه پندارهای صرف نبود (اسپیگلبرگ، ۱۳۹۱). اگرچه کانت تنها دوبار از واژه پدیدارشناسی استفاده کرد، اما با

میان این دو را اشغال می‌کنند؛ از رویکرد توصیفی جورجی^۱ (۲۰۰۹) و موستاکاس^۲ (۱۹۹۴) که شدیداً بر فلسفه هوسرل متکی‌اند تا رویکرد تفسیری مولز و دیگران (۲۰۱۵) که با تأکید بر هرمنوتیک، فلسفه هایدگر و گادامر را سرآغاز روش‌شناسی خود قرار می‌دهند. در این میان روش‌شناسی‌های دیگری نیز وجود دارند که جایی میان این دو سرطیف را اشغال می‌کنند؛ همانند رویکرد تفسیری ون‌منن (۲۰۱۴)، رویکرد تحلیل پدیدارشناسانه تفسیری اسمیت^۳ و همکاران (۲۰۰۹)، رویکرد زیست‌جهان‌بازاندیشانه دالبرگ^۴ (۲۰۰۶)، رویکرد توصیفی پارسه (۱۹۹۰)، رویکرد تلفیقی فینلی^۵ (۲۰۰۸) و سرانجام رویکرد پساالتفاتی^۶ وگل^۷ (۲۰۱۸) که ضمن حفظ مضامین توصیفی و تفسیری می‌کوشد تا از دوگانگی میان این دو عبور کند. با وجود تنوع روش‌شناسی‌های ارائه‌شده برای پدیدارشناسی، بیشتر منابع اعم از کتاب‌ها یا مقالات به معرفی و شرح رویکرد توصیفی بسنده می‌کنند و کمتر از پدیدارشناسی هرمنوتیکی سخن می‌گویند. در این متون بیشتر واژه‌ها و اصطلاحاتی که برای معرفی روش پدیدارشناسی به‌کار می‌رود، همچون ذات، ماهیت، زیست‌جهان، و... به ادبیات پدیدارشناسی توصیفی تعلق دارند و از هویت مستقل و منحصر به فرد پدیدارشناسی هرمنوتیکی غفلت می‌شود. این مسئله حتی در ایران بغرنج‌تر است، به گونه‌ای که تاکنون در حوزه‌ی فلسفه‌ی روش هیچ اثری در رابطه با پدیدارشناسی هرمنوتیکی چاپ نشده است (برای نمونه ر. ک: بودلایی، ۱۳۹۵؛ محمدپور، ۱۳۸۹؛ کرسول، ۱۳۹۶؛ مریام، ۱۳۹۴؛ نقیب‌زاده و فاضلی، ۱۳۸۵؛ پروری، ۱۳۹۸؛ اعرابی و بودلایی، ۱۳۹۰). مقاله حاضر به دنبال پر کردن همین خلأ پژوهشی است. مقاله دارای دو بخش است؛ در بخش نخست تلاش می‌شود تا با اتکا بر آرای هایدگر و گادامر، ضمن بهره‌گیری انتقادی از روش‌شناسی ون‌منن (۲۰۱۴، ۲۰۰۱) و مولز و دیگران (۲۰۱۴) تمهیدات فلسفی لازم برای روش‌شناسی پدیدارشناسی

8. Phenomenon.

9. Eidos.

۱۰. واژه پدیدار در سنت تجربی انگلیسی هم حضور داشته است. به‌عنوان مثال، دیوید هیوم معتقد است علم تنها به پدیدارها تعلق دارد، و اساساً پدیدارها فاقد هرگونه جوهری است. مشرب وی را فنومنولیسیم یا اصالت پدیدار دانسته‌اند (نقیب‌زاده و فاضلی، ۱۳۸۵).

11. Illusion.

1. Giorgi.

2. Moustakas.

3. Smith.

4. Dahlberg.

5. Finlay.

6. Post intentional.

7. Vagle.

۲. میراث هوسرل

نزد هوسرل جایگاه ممتاز در میان علوم از آن فلسفه است. وی این جایگاه ممتاز را براساس وظیفه‌ای تعریف می‌کند که تنها فلسفه از عهده آن برمی‌آید و سایر علوم در به انجام رساندن آن ناتوانند. این وظیفه چیزی نیست جز تلاش برای بنیان نهادن مبنایی دقیق، یقینی و مطلق برای علوم که موجب وحدت یافتن آنها شود؛ بدین منظور می‌بایست به پژوهشی بدون پیش‌فرض^۴ و عاری از پیش‌داوری^۵ دست زد. از زمانی که افلاطون اپیستمه^۶ یا معرفت حقیقی را از دوکسا^۷ یا گمان متمایز کرد، فلسفه نیز همواره با آرمان‌هایی مانند عاری از تعصب بودن و پیش‌داوری نداشتن، خود را از گمان متمایز نمود (Held, 2003). پس این آرمان‌ها به هیچ‌وجه آرمان‌های تازه‌ای در فلسفه نبوده‌اند. نوآوری هوسرل در نحوه حصول این آرمان‌ها است.

به لحاظ منطقی احکام مقدماتی می‌بایست صادق فرض شوند تا براساس آن بتوان صدق و کذب احکام دیگر را نتیجه گرفت، اما هوسرل به مسیر دیگری می‌رود. به زعم وی صدق احکام در پدیدارشناسی به خاطر متکی بودن بر صدق احکام دیگر نیست، بلکه این احکام صادق‌اند چون پدیدارها را به‌درستی توصیف می‌کنند. روش کار پدیدارشناس هرگز این نیست که نخست اموری را مفروض بگیرد و سپس توصیفاتش از پدیدار را به‌گونه‌ای سامان دهد که سازگار با آن مفروضات باشد. او نظریه‌پردازی نمی‌کند بلکه بدون هیچ‌گونه پیش‌داوری و با دقت هرچه تمام، پدیدارها را معاینه و توصیف می‌کند. در پدیدارشناسی هوسرل صدق مقدمات این‌گونه سنجیده می‌شود (اشمیت، ۱۳۷۵).

رسیدن به توصیف مد نظر هوسرل در گرو آن است که تنها به آنچه «در شهود^۸ به ما داده می‌شود» توجه کنیم (Moran, 2000, p.9). شهود مجرایستی است که از راه آن آرمان پدیدارشناسانه «پیش به سوی خود چیزها»^۹ محقق می‌شود. در

متمایز کردن شیء‌های فی‌نفسه^۱ از پدیدارها یعنی اشیا و امور، آن‌گونه که فی‌نفسه هستند و در ادراک ما ظاهر می‌شوند و نیز محدود کردن علم بشری به علم از پدیدارها به این واژه معنای تازه بخشید (اشمیت، ۱۳۷۵). این اصطلاح با پدیدارشناسی روح هگل بار دیگر دچار تحول معنایی شد و به نوعی صورت‌شناسی پیش‌رونده و تکاملی روح بدل گشت که براساس آن پدیدارهای محقق‌شده، نه از جنس وهم و پندار و نه جلوه محض، بلکه مراحل معرفت بوده و از آگاهی طبیعی یا پیشا-علمی آغاز شده است و به انتهای خود، یعنی فلسفه می‌رسید (اسپیگلبرگ، ۱۳۹۱). از اواسط قرن نوزدهم رفته‌رفته واژه پدیدار با «واقعیت» یا «هر چیزی که واقعیت خارجی دانسته شود» مترادف شد (اشمیت، ۱۳۷۵، ص ۱۰). این معنای تازه از پدیدار را نزد شخصیت‌هایی چون ویلیام همیلتون در کتاب گفتارهایی در باب مابعدالطبیعه و ادوارد فون‌هارتمن در کتاب پدیدارشناسی شعور اخلاقی می‌توان ملاحظه کرد. این تحول بدان‌جا رسید که نزد سی. اس. پیرس پدیدار نه فقط به ادراکات واقعی، بلکه به همه امور مربوط به ذهن از جمله ادراکات موهوم، خیالات و رؤیایها اشاره می‌کرد (اشمیت، ۱۳۷۵)؛ با این حال پیرس مدت کوتاهی از این واژه بهره برد و ترجیح داد تا به جای پدیدارشناسی از واژه‌هایی همانند «پدیدارپژوهشی»^۲ و «اندیشه‌پژوهی»^۳ استفاده کند (اسپیگلبرگ، ۱۳۹۱، ص ۶۲).

سرآغاز پدیدارشناسی به مثابه یک جنبش فکری و فلسفی به آغاز قرن بیستم و اثر ادموند هوسرل با نام پژوهش‌های منطقی (۱۹۰۱) بازمی‌گردد. در این زمان فلسفه همچون قلمرو کلیات، ماهیات و امور مطلق، اعتبار خود را از دست داد و مکاتبی مانند نوکانتیسم، تاریخ‌انگاری یا اصالت تاریخی با نسبی‌انگاری، و پوزیتیویسم، روان‌شناسی تجربی، زیست‌انگاری و برخی نحله‌های جامعه‌شناسی با جزئی‌نگری رواج یافت (جمادی، ۱۳۸۵). هوسرل در برابر این نحله‌ها به‌عنوان مدافع سرسخت فلسفه به مثابه یک علم دقیق، یقینی و مطلق ظاهر شد و کوشید جایگاه منحصر به فرد فلسفه را از نو زنده کند.

4. presuppositionless inquiry

5. Prejudice

6. Episteme

7. Doxa

8. Intuition

9. back to the things themselves

1. Things-in-themselves.

2. Phaneroscopy-phenoscopy.

3. Ideoscopy.

بدیهی برسد. هوسرل نوزایی فلسفه در عصر حاضر را در گرو بازگشت به «من می‌اندیشم» محض تأملات دکارتی و احیای دوباره ارزش‌هایی می‌داند که از آن برمی‌خیزند و معتقد است این همان راهی می‌باشد که درنهایت به پدیدارشناسی استعلایی می‌رسد (هوسرل، ۱۳۹۸). بر این اساس وی دو رویکرد را از هم متمایز می‌کند: طبیعی و فلسفی.

رویکرد طبیعی به نحوه مواجهه ما با جهان در زندگی روزمره از خلال فعالیت‌های مختلف، از فعالیت‌های علمی گرفته تا فعالیت‌های اقتصادی و...، مربوط می‌شود. وجود این جهان چنان «مسلم» و «قطعی» انگاشته می‌شود که «هیچ کس درصدد بیان صریح آن در یک قضیه نیست» (هوسرل، ۱۳۹۸، ص ۵۲)؛ به‌زعم هوسرل اما بداهت وجود جهان از سنخ بداهت یقینی نیست و می‌تواند مشمول شک روشمند دکارتی شود. این شک، وجود جهان و هر آنچه در آن هست و از جمله آگاهی‌مان را شامل می‌شود. به باور هوسرل در رویکرد طبیعی، تجارب آگاهی ما به واسطه نحوه اشتغال ما در زندگی روزمره به شدت تحریف می‌شود (Moran, 2000). غلبه بر این انحراف مستلزم انتقال از رویکرد طبیعی به رویکرد فلسفی است که هوسرل آن را با مفاهیمی همچون اپوخه^۳ کردن، در پراتنز گذاشتن،^۴ تعلیق رویکرد طبیعی،^۵ و تقلیل پدیدارشناختی^۶ شرح می‌دهد.

اپوخه کردن یا در پراتنز گذاشتن رویکرد طبیعی به کنار گذاشتن همه مفروضات علمی، فلسفی، فرهنگی و روزمره اشاره دارد. البته این امر به معنای غفلت از این مفروضات نیست، بلکه به معنای تعلیق دآوری در مورد پدیدار براساس این مفروضات است (Moran, 2000). به واسطه این فرایند، تقلیل پدیدارشناختی نیز نامیده می‌شود.

اکنون از ساحت رویکرد طبیعی به ساحت رویکرد فلسفی منتقل می‌شویم؛ در رویکرد فلسفی جهان همچنان برابر ما به نحو معینی «حاضر» است و همچون گذشته تجربه می‌شود، اما در این ساحت ما فاقد اعتقاد طبیعی به وجود جهان هستیم، یعنی

ریاضیات به خوبی می‌توان ملاحظه کرد که منظور از شهود چیست، مثلاً وقتی می‌بینیم $2+2=4$ ، شهود روشنی داریم از آنچه می‌بینیم و یا هنگامی که کلاغی سیاه را بر روی درخت مشاهده می‌کنیم، شهودی از حضور مجسم پرنده‌ای سیاه داریم که خود را با قطعیت به ما می‌نمایاند (Moran, 2000). ویژگی شهود این است که هدایتگر ما به بداهت^۱ است.

پی‌ریزی فلسفه به عنوان یک علم دقیق در گرو آن است که احکام آن را بر بداهت بنا کنیم. منظور از بداهت تجربه‌ای است که در آن «خود چیزها» و «وضعیت‌ها» حاضر هستند. بداهت به وسیع‌ترین معنای کلمه عبارت است از «تجربه کردن یک موجود و نحوه وجود آن... [و] در واقع هر تجربه به معنای معمول و محدود کلمه را در برمی‌گیرد... [و] خود را به مثابه ایده‌ای ذاتی در کوشش برای نیل به شناخت، برای پر کردن قصد افاده‌کننده^۲ نشان می‌دهد» (هوسرل، ۱۳۹۸، ص ۴۵). تنها در این صورت است که می‌توان از علمی اصیل سخن گفت، یعنی آن علمی که بر بنیانی مطلق، یقینی و موجه بنا می‌شود و خواستار حقایق همواره معتبر است، زیرا علوم دیگر در رسیدن به یک کلیت نظام‌مند از حقایق مطلق ناتوانند (هوسرل، ۱۳۹۸). نزد هوسرل شک دکارتی مناسب‌ترین روش برای تحقق چنین علمی است. نخستین بار با دکارت بود که فلسفه مهم‌ترین وظیفه خویش، یعنی پی‌ریزی مبانی مطلق به منظور وحدت یافتن علوم را شناسایی کرد.

هوسرل هم‌سخن با دکارت وظیفه فلسفه را فراهم آوردن بنیان مطلق می‌داند که براساس آن علوم وحدت می‌یابند، زیرا علوم به تنهایی در به انجام رساندن این وظیفه ناتوانند. وی تأکید می‌کند که هر چند پدیدارشناسی انقلابی بنیادین در آموزه‌های دکارت ایجاد می‌کند، اما همچنان با اتکا بر تأملات دکارتی است که پدیدارشناسی به فلسفه‌ای استعلایی بدل می‌شود، به گونه‌ای که می‌توان آن را قسمی «نو-دکارت‌گرایی» نامید (هوسرل، ۱۳۹۸). دکارت با شک روشمند خود هر آنچه را که در زندگی یقینی می‌نماید، از حیث امکان مورد نقد قرار می‌دهد و می‌کوشد با کنارگذاشتن هر آنچه که می‌توان به آن شک کرد، به داده‌های

3. Epoche

4. Bracketing

5. suspension of the natural attitude

6. phenomenological reduction

۱. evident: evidenz: در فلسفه هوسرل هم بداهت و هم متعلق بداهت است (ن. ک.: فرهنگ فلسفه، انتشارات حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۹).

2. meaning intention

اپوخه میدان «می‌اندیشم» را برای ما می‌گشاید، در این میدان تنها چیزی پذیرفتنی است که به نحوی واسطه به ما داده شده باشد. هوسرل از بداهت استعلانی خود به «وجدانیات» یا «آگاهی در حال جریان» من‌اندیشنده رهسپار می‌شود. در اینجا چیزی وجود دارد که اپوخه نمی‌تواند در آن دخل و تصرف کند و آن وجدانیات کثیری است که به جهان مربوط شده و حاوی یک رابطه منحصراً به فرد هستند: «هر می‌اندیشم و یا هر زیسته آگاهی چیزی را افاده می‌کند و متعلق^۱ اش را به‌عنوان مورد افاده (به‌عنوان متعلق یک قصد) در خودش حمل می‌کند و هرکدام از آنها این کار را به شیوه خودش انجام می‌دهد» (هوسرل، ۱۳۹۸)؛ مثلاً ادراک یک خانه، یک خانه را به نحو ادراکی افاده می‌کند و خاطره یک خانه آن خانه را به‌عنوان خاطره افاده می‌کند و تخیل یک خانه، آن خانه را به نحو خیالی افاده می‌کند و... «هر زیسته آگاهی، زیسته‌ای قصدی^۲ است و این قصدی بودن یعنی آگاهی از چیزی بودن که به مثابه می‌اندیشم^۳ متعلق اندیشه‌اش^۴ را در خود حمل می‌کند» (هوسرل، ۱۳۹۸، ص ۷۳). این همان ویژگی بنیادین آگاهی، یعنی حیث التفاتی است.

همان‌گونه که از دلالت‌های دیگر واژه meditation در عنوان یکی از آثار مهم هوسرل، یعنی تأملات دکارتی^۵ برمی‌آید، پدیدارشناسی نوعی مراقبه، پرهیز و حتی ریاضت است و برای ره بردن به مراد هوسرل می‌بایست قدم به قدم با او همگام شد. به لحاظ روش‌شناسانه در پژوهش‌های کیفی مسیری را که هوسرل می‌پیماید، می‌توان در سه مرحله از هم متمایز کرد: نخست، پژوهشگر می‌بایست رویکرد پدیدارشناسانه (در برابر رویکرد طبیعی) اتخاذ کند؛ دوم، نمونه‌ای از پدیدار مورد مطالعه‌اش را در نظر گرفته و در نحوه ورود این پدیدار به آگاهی مشارکت‌کنندگان در تحقیق دقیق شود و سوم، با دقت و احتیاط به توصیف ذات آشکارشده پردازد (Giorgi, 2007). این سه اصل سرلوحه تمامی پژوهش‌هایی است که بر روش پدیدارشناسی توصیفی متکی‌اند.

همان اعتقادی که از تجربه کردن جهان ناشی می‌شود. این امر نه به معنای انکار، بلکه به معنای پرهیز از داوری است. در ساحت فلسفی از «موضع‌گیری» نسبت به وجود جهان پرهیز می‌کنیم، زیرا هرگونه موضع‌گیری ضرورتاً در رویکرد طبیعی ریشه دارد و تا جایی که وجود جهان را پیش‌فرض می‌گیرد، می‌بایست از آن پرهیز کرد (هوسرل، ۱۳۹۸). حاصل تقلیل پدیدارشناختی رسیدن به بداهتی است که می‌تواند نقش مبنایی لازم را برای فلسفه مورد نظر هوسرل ایفا کند.

آن بداهت یقینی فی‌نفسه اولیه‌ای که فلسفه می‌بایست بر آن استوار شود، نه وجود داشتن جهان بلکه من‌اندیشنده است. من‌اندیشنده مبنای نهایی و یقینی احکام است و هر فلسفه‌ای که به دنبال پی‌ریزی ریشه‌ها باشد می‌بایست براساس آن پی‌ریزی شود. به‌زعم هوسرل (۱۳۹۸، ص ۵۳)، این «بازگشت بزرگ به خویشتن... اگر به درستی انجام گیرد، به ذهنیت استعلانی راهبر می‌شود». وی می‌نویسد:

این «اپوخه پدیدارشناختی»، این «بین‌الهللین نهادن» جهان عینی - ما را در مقابل هیچ محض قرار نمی‌دهد؛ برعکس، آنچه ما از همین راه به دست می‌آوریم، یا بهتر بگوییم، من به‌عنوان فاعل تأمل به دست می‌آورم، زندگی محض خودم با کلیه زیسته‌های محض آن و کلیه افاده‌های [اعیان قصدی] محض آن، یعنی جمیع «پدیده‌ها» به معنای ویژه و وسیع پدیده‌شناسی است؛ همچنین می‌توان گفت که اپوخه روشی ریشه‌ای و کلی است که به وسیله آن من خودم را به مثابه من محض، همراه با حیات آگاهی محض متعلق به خودم، حیاتی که در آن و به وسیله آن، جهان عینی تماماً برای من وجود دارد و دقیقاً به همان گونه که برای من وجود دارد، درک می‌کنم... دکارت همه اینها را با عنوان می‌اندیشم [کوگیتو] مشخص می‌کند؛ به‌طورکلی جهان برای من چیز دیگری نیست، جز آنچه که در چنین می‌اندیشمی برای آگاهی من وجود و اعتبار دارد (هوسرل، ۱۳۹۸، ص ۵۶-۵۷).

بنابراین در هر گونه برداشت ما از وجود جهان طبیعی، وجود «آگوی محض» یا «من‌اندیشنده» به مثابه وجودی با تقدم ذاتی پیش‌فرض گرفته می‌شود. به همین سبب رویکرد طبیعی یک رویکرد اصیل نیست و صرفاً اعتباری ثانوی دارد، زیرا همواره بر پیش‌فرض حوزه استعلانی قرار دارد (هوسرل، ۱۳۹۸).

1. Cogitatum
2. Intentional
3. Cogito
4. Cogitatum
5. cartesian meditations

به باورهای از پیش موجود هوشیار باشد تا بتواند در پرتو شواهد تازه آنها را بسنجد و به پرسش بکشد. رسیدن به این مهم در گرو گشودگی نسبت به دیگری یا موضوع تحقیق و نیز هوشیار بودن نسبت به سوگیری‌ها به واسطه بازاندیشی فعالانه و مدام پژوهشگر است (Finlay, 2012)؛ به بیانی دیگر، معنا حاصل آمیزش افق معنایی پژوهشگر و افق معنایی موضوع است، پس اپوخه کردن در معنای هوسرلی کلمه چیزی نیست جز نادیده گرفتن افق معنایی پژوهشگر، در حالی که این افق معنایی از شرایط فهم و تفسیر است.

۴. هایدگر، گادامر و هرمنوتیک پدیدارشناسی هرمنوتیکی

هرمنوتیک پدیدارشناسی هرمنوتیکی ما را به طرح پرسش از معنای پدیدارشناسی هرمنوتیکی هدایت می‌کند. پدیدارشناسی هرمنوتیکی از دو جزء تشکیل شده است: پدیدارشناسی و هرمنوتیک. واژه پدیدارشناسی نیز خود متشکل از دو جزء است: فنومن (Phenomenon) که از ریشه $\varphiαινόμενον$ (Phainomenon) و لوژی (Logy) که از ریشه $\lambdaόγος$ (Logos) است. پدیدار به معنای چیزی است که «خودش را-در-خودش-نشان می‌دهد»، چیزی که خود نشان‌دهنده و آشکار است (هایدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۸). اگرچه لوگوس نیز بیشتر به «عقل»، «حکم»، «مفهوم»، «تعریف»، «دلیل» یا «نسبت» تعبیر شده است، اما دلالت بنیادین آن «گفتار» است. لوگوس به مثابه گفتار به معنای «آشکار ساختن چیزی است که در گفتار» از آن گفته می‌شود^۸ (هایدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۳). بر این اساس پدیدارشناسی یا گفتار پدیدارها عبارت است از: «مجال دادن به اینکه چیزی که خودش را نشان می‌دهد با خودش، به همان شیوه‌ای دیده شود که خودش را با خودش نشان می‌دهد» (هایدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۶). این امر یعنی پیش «به سوی خود چیزها»^۹ به منظور فهم آنها. به زعم هایدگر این فهم همواره فهمی

۳. از پدیدارشناسی توصیفی به پدیدارشناسی هرمنوتیکی

پدیدارشناسی با مارتین هایدگر، مهم‌ترین شاگرد هوسرل، دستخوش تحولی بنیادین شد. وی در مسائل اساسی پدیدارشناسی (۱۳۹۸) با اشاره به دازاین^۱ در میان بودن انسانی که شاخصه و شأن وجودی‌اش فهم کردن وجود است و هنگام بحث از پدیدارشناسی به مثابه روشی در هستی‌شناسی، برداشت دیگری از تقلیل پدیدارشناختی را پیش می‌کشد. به زعم وی تقلیل پدیدارشناختی^۲ گام نخست در پدیدارشناسی است و آن چیزی نیست جز برگردان نگاه از موجود به وجود. این امر یعنی اینکه دریافت روزمره و همیشگی خویش نسبت به موجود را کنار گذاشته، به سوی فهم وجود این موجود رهسپار شویم. اگر این عزل نظر از نگاه روزمره را گامی منفی بدانیم، می‌توان از یک گام مثبت نیز در روش پدیدارشناسی سخن گفت و آن رساندن خود به نزد وجود است. هایدگر این گام مثبت را برسازي پدیدارشناسانه^۳ می‌نامد. اما این پایان ماجرا نیست. از آنجا که دازاین بنا بر آگریستانش موجودی تاریخی است، امکانات و تفاسیرش براساس موقعیت‌های تاریخی متغیر است، همواره تحت تأثیر فرادش^۴ و موقعیت تاریخی است. به همین دلیل رسیدن به فهمی اصیل از وجود در گرو گام سوم است که براندازی^۵ نام دارد. این براندازی «چیزی نیست مگر واسازی^۶ انتقادی مفاهیم فراداد^۷ که نخست ضروری‌الاعمال می‌نموده‌اند و باید آنها را به سرچشمه‌هایی برگرداند که از آنها نشئت گرفته‌اند» (هایدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۹). برای بحث حاضر نکته مهم این است که هایدگر به سبب تأکید بر تفسیر و فهم، موجب می‌شود پای هرمنوتیک به پدیدارشناسی کشیده شود. از دیدگاه پدیدارشناسی هرمنوتیکی تقلیل پدیدارشناختی در معنای هوسرلی کلمه که در بردارنده تعلیق باورها و پیش فرض‌ها است، نه تنها نامطلوب بلکه اساساً ناممکن است؛ در عوض، پژوهشگر می‌بایست نسبت

۱. Dasein؛ به معنای «آنجا-بودگی» و این واژه را هایدگر به جای سوژه یا انسان ساخته است.

2. Phenomenological reduction
3. Phenomenological construction
4. Tradition
5. Destruction
6. Deconstruction
7. Traditional

۸. هوسرل logy را در معنای متداولش، آن گونه که در علوم دیگر به کار می‌رود مانند زیست‌شناسی (biology)، روان‌شناسی (psychology)، جامعه‌شناسی (sociology)، و... به کار می‌گیرد (ر.ک: جمادی، ۱۳۸۵، ص ۸۳).

۹. پیش رفتن به سوی خود چیزها آرمانی بود که نخستین بار توسط ادموند هوسرل، نخستین چهره در پدیدارشناسی، مطرح شد؛ وی روشی متفاوت از هایدگر جهت تحقق این آرمان به کار می‌بندد که از آن با عنوان «پدیدارشناسی توصیفی» یاد می‌شود. نزد هوسرل این روش در بردارنده اپوخه یا در پراتنز

امر نه به معنای بی‌قاعده بودن پژوهش پدیدارشناسانه، بلکه به معنای تحمیل نکردن روش بر پدیدار مورد مطالعه است. پدیدارشناسی روشی صلب نیست، «روش‌شناسی‌های پدیدارشناختی متکثرند. هیچ روش یگانه‌ای جهت طراحی و انجام پژوهش پدیدارشناسانه وجود ندارد» (Vagle, 2018, p.10)؛ همچنین پدیدارشناسی هیچ معنایی از پدیدار مورد مطالعه‌اش را از پیش مفروض نمی‌گیرد، بلکه با در نظر گرفتن فهم به مثابه یک کردار^۵ اجازه می‌دهد تا پدیدار از خلال آشکار و پنهان کردن حقیقت خویش پژوهش را هدایت کند (Moules & et al, 2015). این امر مستلزم چیزی است که هایدگر آن را «هوشیاری رادیکال»^۶ می‌نامد (Heidegger, 1999, p.12)، و دربردارنده گشودگی و صبوری در برابر پدیدار و زیستن با آن است.

هدف از پژوهش پدیدارشناسانه رسیدن به فهمی عمیق از پدیدار مورد مطالعه است؛ از این رو پدیدارشناسی در پی تعمیم و کمی‌سازی یافته‌ها نیست. این روش نمی‌خواهد معیارها و مقیاس‌های سخت و به اصلاح «عینی» را بر پدیدار تحمیل کند، بلکه می‌خواهد به فهم ژرف‌تری از معنای پدیدار برسد (Vagle, 2018). ون‌منن اثر پدیدارشناسانه را به شعر تشبیه می‌کند. همان‌طور که نمی‌توان معنای یک شعر را خلاصه کرد (بی‌آنکه معنایش از دست برود)، در انجام پژوهش پدیدارشناسانه نیز نمی‌توان دست به تعمیم و خلاصه‌سازی زد، بی‌آنکه خللی به معنای پدیدار وارد شود (Van Manen, 2001). دلالت‌های این مهم هنگامی آشکار می‌شود که در پرتو برداشت منحصر به فرد پدیدارشناسی هرمنوتیکی از مفهوم حقیقت ملاحظه شود.

در پدیدارشناسی هرمنوتیکی حقیقت به معنای انطباق احکام با امر واقع (نظریه مطابقت صدق) و یا حاصل قیاس و یا استقرا نیست، بلکه به معنای *الثیا*^۷ است. *الثیا* در معنای یونانی‌اش با «حقیقت»، «صداقت»، «صراحت»، «صمیمیت»، «افشا»، «ناپوشیدگی»، «بیرون کشیدن»، و «گشودگی» مترادف است (جمادی، ۱۳۸۵؛ Van Manen, 2014). هایدگر حقیقت و

تفسیری است و همین امر پدیدارشناسی را در پیوند با سنت دیرینه‌ای قرار می‌دهد که در آن پرسش از شرایط امکان فهم و نحوه حاصل شدن آن همواره جایگاه محوری داشته است، یعنی هرمنوتیک.

هرمنوتیک از فعل یونانی *hermeneuein* مشتق شده و به معنای بیان کردن^۱ و تفسیر کردن^۲ است. به کارگیری هرمنوتیک در معنای تفسیر کردن به پژوهش‌های تفسیری الهی‌دانان مسیح در قرن هفدهم بازمی‌گردد و رفته‌رفته از آنجا به سایر زمینه‌های علوم انسانی مانند فلسفه و حقوق کشیده شد. امروزه این واژه در اشاره به هرآنچه که به تفسیر مربوط می‌شود، از فلسفه و نظریه گرفته تا عمل^۳ تفسیر کردن به کار می‌رود (Moules & et al, 2015). از هرمنوتیک به عنوان علم تفسیر یاد می‌شود. اگرچه ریشه‌های این علم به یونان باستان می‌رسد، اما در عصر مدرن به خاطر شلایر ماخر حیاتی دوباره یافت. به واسطه هایدگر و گادامر هرمنوتیک تحوُّلی انقلابی را از سر گذراند و از ساحت روش‌شناسانه به ساحت هستی‌شناسانه منتقل شد؛ به بیان دیگر، پیش از هایدگر هرمنوتیک روشی برای فهم چیزها بود، اما هایدگر با بیان اینکه هرگونه فهمی از هستی، بنیادی هرمنوتیکی دارد، از هرمنوتیک نه به عنوان روش بلکه به عنوان نحوه آشکار شدن هستی یاد می‌کند. هرمنوتیک فعالیتی متأملانه در مورد فهم ما از جهان و صبوری است که این فهم خود را آشکار می‌کند (Gadamer, 1976, p.18). گادامر هرمنوتیک را به مثابه فلسفه‌ای عملی در نظر می‌گرفت، زیرا فهم جزء جدانشدنی زندگی بشری است و از این رو فلسفه‌ای که در مورد فهم است، ضرورتاً در ارتباط با نحوه دریافت انسان‌ها از وجوه هستی‌شان^۴ قرار دارد (Moules & et al, 2015, p.9). بدین ترتیب پدیدارشناسی هرمنوتیکی، یعنی مجال دادن به پدیدارها برای آشکار کردن خویش از خلال تفسیر. تعهد به پدیدار موجب می‌شود پدیدارشناسی از به کار بردن روشی از پیش تعیین‌شده در مواجهه با پدیدار اجتناب کند. این گذاشتن رویکرد طبیعی مان نسبت به چیزها و فرصت دادن به پدیدار جهت آشکار کردن خویش در آگاهی است.

1. to say
2. to interpret
3. Practice
4. Existence

5. Practice

6. radial wakefulness

7. Aletheia

شدت متأثر از آرای هایدگر است. براساس این نظر، تأویل‌گر و اساساً نوع بشر موجودی تاریخی است و میراث‌بر سنت‌هایی است که در آن زاده می‌شود. بر این اساس تأویل‌گر از پیش واجد نوعی دانش و هنجارهای فرهنگی است که به واسطه سنت تاریخی به او منتقل شده است و پیش‌ساختار فهم نامیده می‌شود. به موجب این پیش‌ساختار فهم، مواجهه تأویل‌گر با متن همواره دربردارنده نوعی پیش‌داوری است. باید تأکید شود که پیش‌داوری در اینجا به هیچ‌وجه دارای بار معنایی منفی نیست. پیش‌داوری یعنی داشتن پیش‌فرض. پیش‌فرض مقوله‌ای عاطفی، فردی، شخصی یا روانی نیست، بلکه به مجموعه‌ای از باورها و تصورات اشاره می‌کند که تأویل‌گر از سنت تاریخی به ارث برده است. فرایند فهم حاصل تلاقی تأویل‌گر با متن است. دست‌یافتن به فهم به واسطه آمیزش این دو میسر می‌شود. به واسطه پیش‌ساختارهای فهم این امکان برای تأویل‌گر میسر می‌شود تا معنا را بر موضوعی فرابنفکند که بناست فهم شود و بدین ترتیب وارد دور هرمنوتیکی شود. گادامر این فرایند را آمیزش افق‌ها می‌نامد. فهم حاصل آمیزش افق معنایی متن و افق معنایی تأویل‌گر است. فهم در این معنا همواره مولد یک معنای تازه است که گذشته (متن) و حال (تأویل‌گر) را در هم می‌آمیزد (شرت، ۱۳۹۰).

نزد گادامر فهم همچون سایر کنش‌های بشری، نوعی پراکسیس است و قابل تقلیل به رویه‌های از پیش تعیین‌شده روش‌شناسانه نیست (Gadamer, 2007)؛ برخلاف روش‌های پوزیتیویستی که دربردارنده انتزاع و زمینه‌زدایی از موضوع پژوهش‌اند، فهم هرمنوتیکی یک فرآورده جمعی است که در آن پژوهشگر به واسطه تعامل با دیگران به فهم پدیدار دست می‌یابد و البته در این فرایند پژوهشگر نیز به فهم تازه‌ای از خودش می‌رسد؛ با این حال، این امر هرگز بدان معنا نیست که هرمنوتیک گادامر بی‌روش است. وی در مقدمه کتاب حقیقت و روش تأکید می‌کند که روش کار وی اساساً پدیدارشناسانه است (Gadamer, 2004). هرمنوتیک نه بر استقرا متکی است و نه بر قیاس. تحلیل هرمنوتیکی مستلزم تعامل میان کل و جزء است؛ تعاملی که هم فهمی منحصر به فرد از وضعیت‌های انضمامی را ممکن می‌کند و هم پرسش‌ها و امکان‌های تازه‌ای را برای نظاره، تفکر و عمل کردن می‌گشاید. هرمنوتیک افق‌محور است، بدان معنا که دربردارنده

خطا را به مثابه ناپوشیدگی و پوشیدگی در نظر می‌گیرد. حقیقی یا ناپوشیده بودن به این معناست که در گفتن به مثابه مجال دیده‌شدن، «هستنده‌ای [را] که از آن سخن گفته می‌شود، از خفا بیرون آوردن و به مثابه چیزی نامخفی مجال دیده‌شدن دادن یا کشف کردن. بر همین قیاس "کاذب بودن" همان فریب دادن به معنای پوشاندن است، یعنی چیزی را جلوی چیزی قرار دادن... و بدین ترتیب آن را به‌عنوان چیزی که آن نیست جا زدن» (هایدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۴). پس فهم صرفاً شامل به دست دادن اظهاراتی^۱ در مورد جهان نیست، بلکه شامل فهم کامل حالت بودن-در-جهان^۲ است. در این معنا، فهم یعنی دریافتن جهان به این یا آن نحو به‌خصوص و نه کشف گزاره‌های منفرد در مورد واقعیت. پس تفسیر نه پُشته‌ای از امور واقع،^۳ بلکه شرحی است درباره چگونگی ممکن شدن امور واقع. به‌زعم هایدگر جهان به مثابه یک چیز یا مجموعه چیزها وجود ندارد، بلکه جهان به مانند رخدادی است که با مشارکت در آن و از خلال فهم آن در زبان وجود دارد. گادامر با دریافت این ایده از هایدگر که تفسیر هرگز در انزوا و تک‌افتادگی به‌دست نمی‌آید، تفسیر را به مثابه نوعی تجربه در نظر می‌گیرد. زندگی بشری صرفاً چیزی نیست که به ما داده شده باشد تا آن را تشریح کنیم، بلکه به مثابه یک پرسش، یک ارجاع و چیزی است که خود را آشکار و پنهان می‌کند، می‌آید و می‌رود، و حاضر و غائب است. وظیفه هرمنوتیک ورود به تفسیر این امور است (Moules & et al, 2015).

به‌زعم گادامر فهم حاصل تفسیر است. وی این آموزه را در سه مقوله صورت‌بندی می‌کند: متن، خواننده (تأویل‌گر) و فرایند فهم (شرت، ۱۳۹۰). هر متن دارای سه ویژگی است: مرجعیت، اطلاعات و محتوای صدق؛ با این حال، متن یک کل واحد است و این امر یعنی تک‌تک اجزای متن، از کلمات و جملات گرفته تا پاراگراف‌ها و... گرد هم آمده‌اند تا معنای واحدی را بیان کنند. یکپارچگی و وحدت متن موجب می‌شود که بتوانیم برای تأویل متن میان اجزا و کل آن رفت‌وآمد کنیم، فعالیتی که دور هرمنوتیکی نامیده می‌شود. دیدگاه گادامر نسبت به تأویل‌گر به

1. Assertions
2. mode of being-in-world
3. Facts

۲. گردآوری داده‌ها

جایگاه مصاحبه در پژوهش پدیدارشناسانه را می‌بایست در نسبت با اهمیتی در نظر گرفت که زبان و گفتگو در فلسفه پدیدارشناسی و هرمنوتیک دارد. هایدگر زبان را خانه وجود می‌دانست و آن را مرتبط با واژه آلمانی *legen*، به معنای وضع کردن در نظر می‌گرفت. گادامر بر دیالوگ و «گفتگوی اصیل» تأکید می‌کند؛ گفتگویی که در آن طرفین به جای آنکه در پی هدایت آن باشند، به گفتگو فرصت می‌دهند تا آنها را هدایت کند. در چنین گفتگویی نتایج از پیش تعیین شده نیست و هیچ‌کس از پیش نمی‌داند حاصل گفتگو چیست (Moules & et al, 2015).

اگرچه مصاحبه یک گفتگوی برابر میان طرفین نیست و پژوهشگر بنا بر وظیفه‌اش می‌بایست مصاحبه را هدایت کند، اما حفظ خصلت گفتگویی مصاحبه برای پدیدارشناسی هرمنوتیکی اساسی است. واژه گفتگو^۲ از ریشه لاتینی *Conversa* به معنای «با هم چرخاندن» و *Conversari* به معنای «منزل داشتن، مصاحبت داشتن و باهم پرسه‌زدن» است. بر این اساس مصاحبه فعالیتی تعاملی است که جهت آن به نحو متقابل تعیین می‌شود (Moules & et al, 2015). پس در سنت پژوهشی پدیدارشناسی، «داده‌ها بیشتر از راه مصاحبه‌های عمیق گردآوری می‌شوند» (محمدپور، ۱۳۸۹، ص ۲۶۲).

غلبه مصاحبه‌های عمیق در پژوهش پدیدارشناسانه به دلیل خصلت گفتگویی چنین مصاحبه‌هایی است؛ با این حال اصل گشودگی پژوهشگر نسبت به پدیدار مورد مطالعه موجب می‌شود که وی نسبت به شیوه‌های دیگر گردآوری داده‌ها مانند مشاهده و متن‌های از پیش موجود (حکایت‌ها، دست‌نوشته‌ها و...) باز باشد؛ این امر موجب می‌شود که بهتر بتوانیم پدیدار را در بستر عملی و انضمامی‌اش مطالعه کنیم. از آنجاکه در چنین پژوهشی به دنبال مقایسه، آزمایش و یا بررسی همبستگی آماری نیستیم، هیچ ضرورتی وجود ندارد که همه مصاحبه‌های پژوهش پدیدارشناسانه یکسان و یک‌شکل انجام شوند، حتی در برخی پژوهش‌های پدیدارشناسانه چنین کاری نامطلوب دانسته می‌شود. آنچه در اینجا اهمیت دارد، در نظر گرفتن مصاحبه به مثابه فرصتی برای رسیدن به فهمی عمیق‌تر از پدیدار است (Vagle, 2018).

بهره‌گیری از منابع گذشته و آنچه دانسته شده، جهت تفسیر حال و غنا بخشیدن به فهم مان از امکان‌های آینده است (Moules & et al, 2015).

پدیدارشناسی هرمنوتیکی در فرایند تحقیق

موضع منحصر به فردی که پدیدارشناسی هرمنوتیکی در ساحت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی اتخاذ می‌کند، ناگزیر در ساحت روش‌شناختی نیز خود را آشکار می‌کند؛ به گونه‌ای که سراسر فرایند تحقیق، از مواجهه با نظریه‌ها و مسائلی مانند اعتبار و پایایی گرفته تا گردآوری و تحلیل داده‌ها و نگارش تحقیق، همگی معطوف به آموزه‌های فلسفی‌ای هستند که فعالانه به پژوهش جهت می‌دهند.

۱. مواجهه با نظریه

مواجهه پدیدارشناسی هرمنوتیکی با نظریه‌ها اساساً متفاوت از سایر رویکردهای پدیدارشناسانه است؛ برخلاف پدیدارشناسی توصیفی که نظریه‌ها و چارچوب‌های مفهومی را اپوخه می‌کند و به تحقیق راه نمی‌دهد، پدیدارشناسی هرمنوتیکی نسبت به نظریه‌ها و چارچوب‌های مفهومی گشوده است؛ با این حال باید تأکید شود که پدیدارشناسی هرمنوتیکی به شیوه مرسوم از نظریه‌ها استفاده نمی‌کند؛ به عبارت دیگر، پدیدارشناسی هرمنوتیکی از نظریه‌ها جهت بیرون کشیدن فرضیه‌ها و آزمون آنها با واقعیت استفاده نمی‌کند، بلکه از نظریه‌ها برای جهت دادن به پژوهش و اتخاذ تصمیمات مربوط به نمونه‌گیری، سوژه‌ها و پرسش‌های تحقیق بهره می‌برد؛ همچنین گشودگی پدیدارشناسی هرمنوتیکی نسبت به چارچوب‌های مفهومی، نه تنها راه را برای استفاده از چارچوب‌های مفهومی برای تفسیر داده‌ها و یافته‌های تحقیق باز می‌کند، بلکه موجب می‌شود پژوهش نسبت به پیش‌فرض‌های متکی بر آن، هوشیار و آگاه باشد^۱ (Lopez & Willis, 2004; Vagle, 2018).

۱. با این حال، هرچند برخی مانند ون‌منن (۲۰۰۱) بر هرمنوتیک و تفسیر تأکید می‌کنند، اما در این باره همچنان معتقد به اپوخه کردن نظریه‌ها در پژوهش هستند. به نظر نگارنده این امر تخطی از آموزه‌های پدیدارشناسی هرمنوتیکی است و ون‌منن با این کار روش‌شناسی خود را در معرض نقدهای مهمی قرار داده است.

۴. تحلیل داده‌ها

مشارکت‌کنندگان به نحو ضمنی وجود داشته‌اند؛ به بحث گذاشته شده، در قالب یک توصیف کلی و منسجم ارائه می‌شوند. با این حال مولز و دیگران (۲۰۱۵) طرفدار روش تحلیلی هستند که کمتر بر مبتنی بر رویه‌ها و روال‌های از پیش تعیین‌شده است. به نظر آنها تحلیل داده‌ها در پژوهشی هرمنوتیکی متفاوت از سایر رویکردهای پژوهشی است، زیرا در هرمنوتیک، تحلیل بیش از آنکه خصلت همگرایانه داشته باشد، دارای خصلت واگرایانه است. این امر بدان معنا است که تحلیل هرمنوتیکی به جای آنکه در پی مضمون واحد حاکم بر موضوع باشد، دربردارنده مصاحبت‌های گشوده‌ای است که به فهم ما از موضوع عمق و قوت می‌بخشد. پس در پژوهش هرمنوتیکی تحلیل همان تفسیر است. تفسیر در سراسر مواجهه چندوجهی با موضوع و از میان ادبیات موضوع و قرائت چندباره متن مصاحبه‌ها و شرح و بسط گمانه‌های تفسیری رخ می‌دهد. با وجود آنها هر چند بیرون کشیدن درون‌مایه‌ها از متن می‌تواند برای تفسیر سودمند باشند، اما هدف نهایی تحلیل نه به دست دادن درون‌مایه‌ها، بلکه رسیدن به فهم عمیق‌تر از موضوع پژوهش از خلال تفسیر است و درون‌مایه‌ها صرفاً ابزاری برای نظم بخشیدن به داده‌ها برای رسیدن به این مقصد هستند (Moules & et al, 2015).

۵. اعتبار

اعتبار پژوهش راجع به صدق و درستی پژوهش است. یک مقیاس زمانی دارای اعتبار است که بتواند آنچه را که مورد ادعایش است، به درستی بسنجد. براساس معیارهای مختلف انواع اعتبار را می‌توان از هم متمایز کرد: محتوایی^۱، بساختی^۲، همگرا^۳، افتراقی^۴، پیش‌گویانه^۵، درونی^۶، بیرونی^۷ VanderStoep & (Johnson, 2009).

اعتبار در روش‌های تحقیق کیفی همواره از موضوعات مناقشه‌برانگیز بوده است و بازتاب آن را هم در ارائه تعاریف فراوان

همچون روش‌های کیفی دیگر، به سختی می‌توان در پدیدارشناسی گردآوری داده‌ها را از تحلیل داده‌ها از هم متمایز کرد، زیرا این دو به شدت درهم تنیده‌اند و در فرایند تحقیق انجام می‌شوند. روش‌شناسی‌های ارائه‌شده برای پدیدارشناسی همگی بر شیوه تحلیل کل-جزء-کل استوارند. این روش تحلیل از این ایده نشأت می‌گیرد که معانی مرکزی می‌بایست در رابطه با کل و یا به عبارتی در ارتباط با زمینه‌های گسترده‌تری در نظر گرفته شوند که این معانی بر آن متکی هستند و سپس با جدا کردن اجزای متن و در گفتگو با هم قراردادن آنها به کلیت تحلیلی تازه‌ای رسید که معنای منحصر به فردی از پدیدار مورد مطالعه به دست می‌دهد (Vagle, 2018).

پیپلز (۲۰۲۰) مراحل کلی تحلیل داده‌ها در پدیدارشناسی را چنین برمی‌شمارد:

۱. مطالعه و حذف داده‌های نامربوط: پژوهشگر به مطالعه دقیق متن رونویسی‌شده مصاحبه‌ها در کلیت‌اش می‌پردازد تا بدین ترتیب به فهم داستان هر مشارکت‌کننده برسد؛ همچنین در این مرحله اطلاعات نامربوط و غیرضروری مانند جمله‌های تکراری را کنار می‌گذارد.

۲. ساختن واحدهای معنایی اولیه: پژوهشگر با توجه به موضوع پژوهش به ساختن واحدهای معنایی اولیه مبادرت می‌ورزد. واحد معنایی قطعه‌ای از داده‌ها است که ویژگی‌هایی از پدیده مورد بررسی را آشکار می‌کند.

۳. ساختن واحدهای معنایی نهایی: براساس واحدهای معنایی اولیه، واحدهای معنایی تازه‌ای ساخته می‌شوند و سپس به واسطه توصیفات که مشارکت‌کنندگان به دست داده بودند؛ به این واحدهای معنایی تازه عمق بخشیده می‌شود.

۴. جدا کردن روایت‌های موضوعی: تجربه هر یک از مشارکت‌کنندگان از جهت درونمایه برجسته می‌شود و به واسطه نقل‌قول‌های مستقیم گرد هم می‌آیند.

۵. ساختن روایت‌های کلی: براساس روایت‌های موضوعی، روایت‌های کلی ساخته می‌شوند. روایت‌های مشارکت‌کنندگان در یک روایت کلی وحدت می‌یابند.

۶. توصیف کلی: تم‌هایی که در بیشتر توصیف‌های

1. Content Validity
2. Construct Validity
3. Convergent Validity
4. Discriminant Validity
5. Predictive Validity
6. Internal Validity
7. External Validity

- آیا پژوهش به گونه‌ای مناسب بر ادبیات پدیدارشناسانه متکی است؟

- آیا پژوهش از مشروعیت بخشیدن به خودش توسط معیارهای اعتبار روش‌های غیرپدیدارشناسانه اجتناب می‌کند؟ (Van Manen, 2014, p.348-349).

مفهوم «اعتبار» در معنای رایج کلمه را نمی‌توان بر پژوهش پدیدارشناسانه اعمال کرد؛ همان‌طور که ون‌منن اشاره می‌کند، تنها در صورتی می‌توانیم از اعتبار در پژوهش هرمنوتیکی سخن بگوییم که این مفهوم را براساس معیارهای روش‌شناسانه پدیدارشناسی هرمنوتیکی تعریف کنیم.

۶. پایایی

پایایی به انسجام مقیاس به‌کار رفته در پژوهش اشاره دارد و معیاری است جهت سنجش اینکه یک مقیاس تا چه اندازه در زمان‌های دیگر یا با گروه‌های دیگری از افراد و یا با ابزارهای دیگر سنجش به نتایج یکسان می‌رسد (Vander Stoep & Johnson, 2009). فلیک (۱۳۹۱) معتقد است نظریه و روش پژوهش تعیین‌کننده معیار پایایی برای پژوهش است. اگر داده‌ها از راه مشاهده گردآوری می‌شوند؛ از چندین مشاهده‌گر در میدان، و در صورت گردآوری داده‌ها از راه مصاحبه، از چند مصاحبه‌گر استفاده شود و به‌طور کلی هرچه فرایند تحقیق به مثابه یک کل با جزئیات بیشتری ثبت شوند، پایایی پژوهش بیشتر خواهد بود؛ اما در نهایت تأکید می‌کند که هرگونه برداشتی از پایایی به مثابه معیاری برای رسیدن به داده‌ها و نتایج تکراری را می‌بایست کنار گذاشت و با توجه به خاص بودن هر یک از روش‌های تحقیق کیفی باید تلاش کرد تا به فرمولی منحصر به فرد و منطبق با روش به‌کار گرفته شده در پژوهش رسید. این نگرش در پدیدارشناسی هرمنوتیکی تا جای ممکن رادیکال می‌شود.

پایایی به مثابه معیاری برای تکرارپذیری پژوهش و رسیدن به نتایج یکسان اساساً برای پژوهش پدیدارشناسانه موضوعیت ندارد. تکرار پژوهش پدیدارشناسانه در مورد یک موضوع نتایج یکسانی را به همراه نمی‌آورد، زیرا هر پژوهش پدیدارشناسانه‌ای نوعی اکتشاف، بازیابی و مشروعیت‌بخشی است که به دنبال آزادسازی

از آن و هم در به‌کارگیری مفاهیم بدیلی همچون قابلیت اعتماد،^۱ قابلیت اطمینان،^۲ اطمینان‌پذیری،^۳ انتقال‌پذیری،^۴ تصدیق‌پذیری،^۵ ربط،^۶ اعتبار کنایی،^۷ اعتبار حسی،^۸ اعتبار در موقعیت،^۹ اعتبار بر پایه رویه تحقیق،^{۱۰} و قابل تأیید بودن^{۱۱} ملاحظه کرد (Vagle, 2018; Lincoln & Guba, 1985) و فلیک (۱۳۹۱). درباره پژوهش پدیدارشناسانه و گل معتقد است اعتبار پژوهش با درگیری مداوم پژوهشگر با پدیدار و با مشارکت‌کنندگان پژوهش (تجربه‌کنندگان پدیدار)، تعیین می‌شود. این درگیری مداوم مستلزم گشودی و حساسیت نسبت به پدیدار مورد مطالعه در سراسر فرایند تحقیق است (Vagle, 2018).

اما ون‌منن نگرشی رادیکال‌تر اتخاذ می‌کند؛ وی معتقد است اعتبار، آن‌گونه که در روش کمی و حتی سایر روش‌های کیفی مطرح می‌شود، اساساً با پژوهش پدیدارشناسانه ناسازگار است و بیرون از چارچوب روش‌شناسانه پدیدارشناسی قرار دارد. به‌زعم وی اعتبار پژوهش پدیدارشناسانه را می‌بایست در ارزیابی اصالت بصیرت‌ها و مستدل بودن تفاسیر مطرح‌شده در پژوهش جستجو کرد. هیچ رویه از پیش تعیین‌شده‌ای مانند بازخورد مشارکت‌کنندگان، مثلث‌بندی روش‌ها را نمی‌توان به‌عنوان معیار اعتبار بر پژوهش پدیدارشناسانه اعمال کرد. معیارهای اعتبار باید برآمده از مبانی روش‌شناسانه پژوهش باشند (Van Manen, 2014).

وی سنجش اعتبار در پژوهش پدیدارشناسانه را در پاسخ به پرسش‌های زیر می‌داند:

- آیا پژوهش بر مبنای یک پرسش پدیدارشناسانه معتبر قرار دارد؟ به عبارت دیگر، آیا پژوهش به‌راستی یک پدیدار یا تجربه انسانی را مورد پرسش قرار می‌دهد؟

- آیا تحلیل‌ها بر مبنای توصیفات تجربی انجام گرفته است؟

1. Trustworthiness

2. Credibility

۳. Dependability: ترجمه از هادی جلیلی در فلیک (۱۳۹۱، ص ۴۲۰).

4. Transferability

5. Confirmability

6. Relevance

7. Ironic

8. Sensual validity

9. Situated validity

10. Procedural validity

11. Confirmability

موضوع از حقایق گذشته و گشودن امکان‌های تازه برای گفتگو است (Van Manen, 2014; Moules & et al, 2015).

۷. نوشتار پدیدارشناسانه

نوشتن فعالیتی است که در پژوهش کیفی از ابتدای تحقیق تا نگارش نهایی پژوهش حضور فعالانه دارد؛ از این رو هیگز^۱ و همکاران (۲۰۰۹) ژانرهای مختلف نوشتار در پژوهش‌های کیفی را از هم متمایز کرده‌اند؛ از نوشتار هرمنوتیکی و پدیدارشناسانه گرفته تا نوشتار اتنوگرافیک، نوشتار روایی و

در پدیدارشناسی هرمنوتیکی نوشتار از جهتی به‌شدت صبغه‌ای فلسفی به خود می‌گیرد و از جهت دیگر تا حد هنر ارتقا می‌یابد. نزد ون‌منن هر پژوهش پدیدارشناسانه‌ای از پیش نوعی نگارش است. استدلال وی در این باره بر تحولاتی متکی است که پدیدارشناسی پس از هوسرل و به واسطه‌های دیگر، ویتگنشتاین، ریکور، و دریدا از سر گذراند. با این فلاسفه شاهد چرخش از نظریه‌معنای نام-مرجع^۲ (یا همان نظریه تطبیقی صدق)^۳ به سوی نظریه‌معنایی هستیم که بر بافتار^۴ ظهور معنا و نقش تفاسیر انسان‌ها در قوام‌یافتن معنا تأکید می‌کنند (Van Manen, 2014). برداشت هایدگر از حقیقت به مثابه الیثا، انقلابی‌ترین نمونه از چرخش مذکور است؛ به بیان دیگر، نوشتن از همان لحظه‌ای آغاز شده است که به واسطه‌تفسیر در مسیر آشکار کردن معنای پدیدار قدم گذارده‌ایم. پس نگارش صرفاً ترجمه کردن گفتار (گفتگوی مصاحبه‌ها) به نوشتار نیست. به هنگام نوشتار، زبان خصلت بازاندیشانه^۵ به خود می‌گیرد که حاصل فاصله‌گیری از گفتار است. به هنگام نوشتار، گفتار از بستر متنی اولیه‌اش خارج می‌شود و به واسطه‌نگارش در بستر متنی دیگری قرار می‌گیرد و سرنوشت تازه‌ای پیدا می‌کند. با نوشتن همواره دلالت‌های تازه‌ای در برابر متن گشوده می‌شود (Van Manen, 2014).

هرمنوتیک تنها با نوشتن محقق می‌شود. نوشتن تفاسیر

موجب عمق یافتن آنها و چه بسا سبب دگرگونی ساختار فهم ما از پدیده می‌گردد. ویژگی نگارش هرمنوتیکی، دادن معنا، روشن کردن روابط و مفصل‌بندی داده‌ها به گونه‌ای است که موجب تعمیق فهم ما از پدیدار شود و همین امر موجب می‌گردد تا به بصیرت‌ها و آشکارشدگی‌های تازه‌ای برسیم. نوشتار هرمنوتیکی بر این آموزه متکی است که ما نمی‌توانیم بدون سوگیری بنویسیم، اما می‌توانیم سوگیری‌ها را شناخته و مواجهه‌ای منتقدانه با آن داشته باشیم. به واسطه‌نوشتار هرمنوتیکی می‌توانیم روشن کنیم که چگونه می‌اندیشیم، چگونه استدلال می‌کنیم و چگونه به جهان معنا می‌بخشیم. نوشتار هرمنوتیکی فعالیتی «گفتگوگرانه» میان نویسندگان، پدیدار و مخاطبان است (Loftus & Trede, 2009). تنها با فرایند نگارش است که داده‌های گردآوری‌شده به مرتبه تفسیر ارتقا می‌یابند و پرسش‌های تحقیق به نحو بنیادین فهمیده شده، به آنها پاسخ داده می‌شود تا بدین ترتیب هدف پژوهش، یعنی رسیدن به فهمی عمیق از پدیدار محقق گردد (Van Manen, 2014).

نتیجه‌گیری

هوسرل پدیدارشناسی را پایه‌گذاری کرد، اما با هایدگر اساساً سمت‌وسویی متفاوت یافت. نمود این تفاوت را در دورویکرد عمده در روش پدیدارشناسی، یعنی پدیدارشناسی توصیفی و هرمنوتیکی ملاحظه کردیم. هریک از این دورویکرد بر مبانی منحصر به فردی قرار دارند که فهم‌شان در به‌کارگیری روش پدیدارشناسی ضروری است.

پدیدارشناسی هرمنوتیکی فهم را نوعی پراکسیس در نظر می‌گیرد که نه تنها پژوهشگر، بلکه هر انسانی در زندگی به آن دست می‌زند؛ به همین سبب پدیدارشناسی هرمنوتیکی را می‌توان نوعی فلسفه عملی در مورد نحوه محقق شدن فهم دانست که به نحو فعالانه و بازاندیشانه از جانب پژوهشگر به کار گرفته می‌شود و گشودگی نسبت به پدیدار و گفتگوی مدام با آن از شروط ضروری آن است، اما اهمیت فلسفه برای پدیدارشناسی هرمنوتیکی محدود به فراهم کردن مبانی روش‌شناسانه برای پژوهش نیست. این آموزه‌های فلسفی از آغاز تا پایان پژوهش حضور دارد و نه تنها هدایتگر پژوهشگر در مسیر تحقیق است،

1. Higgs
2. Name-Reference
3. Correspondence Theory of Truth
4. Context
5. Reflective

در پایان، اگرچه تلاش‌های ارزنده‌ای در ایران به‌منظور غنا بخشیدن به ادبیات پدیدارشناسی انجام گرفته است، اما این تلاش‌ها بیشتر در سطح فلسفی بوده، و در رابطه با پدیدارشناسی به مثابه یک روش تحقیق کیفی در علوم انسانی جای کار بسیاری وجود دارد؛ از شرح و تبیین جایگاه پدیدارشناسی در روش تحقیق کیفی و مقایسه دقیق و همه‌جانبه پدیدارشناسی توصیفی و پدیدارشناسی هرمنوتیکی به‌عنوان دو رویکرد عمده در پدیدارشناسی گرفته تا جایگاه نوشتن و نگارش در پدیدارشناسی. موضوع اخیر، به‌ویژه از این جهت اهمیت دارد که بیشتر بدیهی انگاشته می‌شود و از آموزه‌های فلسفی که در پس نگارش پدیدارشناسانه هست و از تکنیک‌ها و مهارت‌هایی که برای تحقق این آموزه‌ها ضروری است، غفلت می‌شود.

بلکه فرایند پژوهش را نیز متحول و نگاه تازه به مسائل را ایجاد می‌کند.

در اینجا از ظرفیت‌ها و امکان‌هایی سخن گفتیم که پدیدارشناسی هرمنوتیکی به مثابه روش تحقیق کیفی به روی پژوهش می‌گشاید، اما پدیدارشناسی هرمنوتیکی مانند هر روش کیفی دیگر که از جنبه‌هایی راهگشا و سودمند است، از جنبه‌هایی دیگر محدودیت‌هایی دارد. فهم این محدودیت‌ها نیز در فهم و به‌کارگیری بهتر این روش مؤثر خواهد بود و کمک می‌کند تا در رابطه با پرسش‌های پژوهش‌مان بفهمیم که آیا این روش مناسب ما هست یا خیر؛ همان‌طور که اشاره شد، در پژوهش کیفی این موضوع است که تعیین می‌کند از چه روشی برای پرداختن به آن استفاده کنیم.



منابع

۱. اسپیکلبرگ، هربرت (۱۳۹۱)، جنبش پدیدارشناسی درآمدی تاریخی، ترجمه مسعود علیا، تهران: مینوی خرد.
۲. اشمیت، ریچارد (۱۳۷۵)، «سرآغاز پدیدارشناسی»، ترجمه شهرام پازوکی، فرهنگ، ش ۱۸، ص ۹-۲۶.
۳. اعرابی، سیدمحمد و حسن بودلایی (۱۳۹۰)، «استراتژی تحقیق پدیدارشناسی»، روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۶۸، ص ۳۱-۵۸.
۴. بودلایی، حسن (۱۳۹۵)، روش تحقیق پدیدارشناسی، تهران: جامعه‌شناسان.
۵. پروری، پیمان (۱۳۹۸)، «خوانشی نواز پدیدارشناسی؛ بنیان‌های فلسفی، رویکردها و چارچوب اجرای تحقیق پدیدارشناسی»، مطالعات جامعه‌شناسی، ش ۴۴، ص ۸۷-۱۰۶.
۶. جمادی، سیواش (۱۳۸۵)، زمینه و زمانه پدیدارشناسی، تهران: نشر ققنوس.
۷. ریس، ویلیام آل (۱۳۹۹)، فرهنگ فلسفه، ترجمه شاپور اعتماد و همکاران، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۸. فلیک، اووه (۱۳۹۱)، درآمدی بر تحقیق کیفی، هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
۹. مجتهدی، کریم (۱۳۷۶)، هگل و فلسفه او، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۰. محمدپور، احمد (۱۳۸۹)، ضد روش: منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی، تهران: جامعه‌شناسان.
۱۱. مریام، شرون، بی (۱۳۹۴)، تحقیق کیفی (راهنمایی برای طراحی و اجرا)، ترجمه نورالله پاشا، چ ۱، تهران: جامعه معاصر.
۱۲. کرسول، جان (۱۳۹۶)، پویش کیفی و طرح پژوهش، ویرایش دوم، چ ۳، ترجمه حسن دانایی‌فرد و حسین کاظمی، تهران: صفار.
۱۳. نقیب‌زاده، احمد و حبیب‌الله فاضلی (۱۳۸۵)، «درآمدی بر پدیدارشناسی به مثابه روش علمی»، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، س ۱، ش ۲، ص ۲۹-۵۴.
۱۴. هایدگر، مارتین (۱۳۹۸)، مسائل اساسی پدیدارشناسی، ترجمه پرویز ضیاءشهابی، تهران: مینوی خرد.
۱۵. هوسرل، ادموند (۱۳۹۸)، تأملات دکارتی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چ ۸، تهران: نشر نی.
16. Adams, C. & van Manen, M. (2008), Phenomenology, In Given, L. M.(Ed.), *The SAGE Encyclopedia of Qualitative Research Methods*. Two Volume Set, Sage Publications.
17. Dahlberg, K. (2006). The essence of essences: The search for meaning structures in phenomenological analysis of lifeworld phenomena. *International Journal of Qualitative Studies on Health and Well-being*, 1 (1): 11-19.
18. Finlay, L. (2008), A dance between the reduction and reflexivity: Explicating the phenomenological psychological attitude, *Journal of Phenomenological Psychology* 39 (1), 1-32.
19. Finlay, L. (2012), Debating Phenomenological Methods, In N. Friesen, C. Henriksson & T. Saevi (Eds.), *Hermeneutic Phenomenology in Education*, Netherlands: Sense Publishers.
20. Gadamer, H-G. (1976), *Philosophical hermeneutics* (D.E. Linge, Trans), Berkely, CA: University of California Press.
21. Gadamer, H-G. (2004), *Truth and Method* (Weinsheimer, J & Marshall, D. Trans), New York, NY: Continuum.
22. Gadamer, H-G. (2007), *The Gadamer Reader: A bouquet of the later writings* (R. E. Palmer, ED), Evanston, IL: Northwestern University Press.
23. Giorgi, A. (2007), Concerning the Phenomenological Methods of Husserl and Heidegger and their Application in Psychology, *Collection du Cirp*, 1(1). P.63-78.

33. Moustakas, C. (1994). *Phenomenological Research methods*. London: Sage Publications.
34. Parse, R.R. (1990), *Health: A Personal Commitment in Nursing Science Quarterly* 136–140.
35. Peoples, K. (2020), *How to Write a Phenomenological Dissertation*, London: SAGE Publications.
36. Smith, J. A, Flowers, P. & Larkin, M. (2009), *Interpretative Phenomenological Analysis: Theory, Method and Research*, Los Angeles, London, New Delhi, Singapore, Washington DC.
37. Vagle, M. (2018), *Crafting Phenomenological Research*, New York: Routledge.
38. Vanderstoep, S .W & Johnston, D. D. (2009), *Research Methods for everyday Life: Blending Qualitative and Quantitative Approaches*. San Francisco: Jossey-bass.
39. Van Manen, M. (2001), *Researching Lived Experience: Human Science for an Action Sensitive Pedagogy*, State University of New York Press.
40. Van Manen, M. (2014), *Phenomenology of Practice*, London: Routledge.
24. Giorgi, A. (2009), *The descriptive phenomenological method in psychology: A modified Husserlian approach*, Pittsburgh, PA: Duquesne University Press.
25. Heidegger, M. (1999), *Ontology – The hermeneutics of facticity*. Bloomington: University of Indiana Press.
26. Held, K. (2003), *The New Husserl – A Critical Reader*. Welton, Donn (Ed), Indiana University Press.
27. Higgs, J., Horsfall, D., Grace, S. (2009). *Writing Qualitative Research on Practice*. Rotterdam: Sense Publishers.
28. Lincoln, Y.S. & Guba, E.G. (1985), *Naturalistic Inquiry*. London: SAGE Publication.
29. Lopez, K. A. & Willis, D. G. (2004), Descriptive Versus Interpretive Phenomenology: Their Contributions to Nursing Knowledge. *Qualitative Health Research*, 14 (5), 726–735.
30. Loftus, S. & Trede, F. (2009). Hermeneutic Writing. In J. Higgs, D. Horsfall & S. Grace (Eds.) *Writing Qualitative Research on Practice*. Rottersam: Sense Publishers.
31. Moran, D. (2000), *Introduction to Phenomenology*, London: Routledge.
32. Moules, N., McCaffrey, G., Field, J, C., Laing, C, M. (2015), *Conducting Hermeneutics Research: From Philosophy to Practice*, New York: Peter Lang Publishing.